

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادله قاعده يد (روایات)

بحث در ادله قاعده يد است. دليل سوم که عمده ادله‌ی این قاعده می‌باشد، روایات است. امام (رضوان الله تعالی علیه) برای این روایات تقسیمی ذکر کرده‌اند که مرحوم والد ما (قدس سره) به تبع ایشان در القواعد الفقهیه این تقسیم را دنبال کردند. «طایفه اول»، روایاتی است که از آن حجیت و اماره بودن يد استفاده می‌شود. «طایفه‌ی دوم» دلالت بر حجیت يد دارد اما از آن اماره بودن استفاده نمی‌شود. «طایفه‌ی سوم» روایاتی است که دلالت بر حجیت يد دارد اما امکان توهم وجود دارد که دلالت بر اصل عملی بودن يد داشته باشد. در طایفه اول پنج روایت، طایفه دوم چهار روایت و طایفه سوم دو روایت مطرح شده که مجموعاً یازده روایت است.

طایفه‌ی اول (حجیت و اماریت يد)

اولین روایت از طایفه‌ی اول، روایتی است که در جلد 26 وسائل الشیعه صفحه 216 کتاب الفرائض و الموارث ابواب میراث الازواج باب هشتم حدیث سوم ذکر شده. اصل این روایت در تهذیب شیخ جلد نهم صفحه 302 است.

بررسی سند روایت اول از طایفه‌ی اول

علی بن الحسین که مراد، علی بن الحسن بن فضال است. عن محمد بن الولید عن یونس بن یعقوب عن ابی عبدالله (علیه السلام). قبل از اینکه متن روایت را ذکر کنیم در سند روایت در طریق شیخ به علی بن حسن بن فضال شخصی هست به نام علی بن محمد بن زبیر القرشی الکوفی که مرحوم شیخ در رجال این شخص را توثیق نکرده و فقط در ضمن روایتی که لم یروی عن الائمة (علیهم السلام) اسمش را آورده. البته مرحوم شیخ در رجالش می‌گوید تمام کتب علی بن حسن بن فضال از طریق این شخص نقل شده^[1].

مرحوم آقای خوئی در معجم می‌فرماید «وقع بهذا العنوان في أسناد كثير من الروايات تبلغ سبعة و ستين مورداً». 67 مورد در اسناد روایات قرار گرفته. در ادامه می‌فرمایند آنهایی که قائل به وثاقت علی بن محمد بن زبیر القرشی هستند به دو دلیل استدلال کردند که ایشان هر دو دلیل را ذکر و رد می‌کند. یک دلیل اینکه از مشایخ اجازه است. بعد می‌گویند ما در جای خودش ثابت کردیم این مبنا را قبول نداریم شیخ اجازه بودن دلالت بر توثیق ندارد، ما هم قبلاً در بعضی از همین بحث‌های اصولی راجع به همین عنوان شیخ اجازه بحث کردیم و نتوانستیم به نتیجه برسیم که این دلالت بر وثاقت دارد. اینجا هم آقای خوئی تصریح می‌کنند فرقی نمی‌کند یک کسی بیاید روایتی را، یا دو تا روایت را نقل کند به عنوان راوی، و یک کسی یک اصلی را نقل کند تا به

عنوان شیخ الاجازه بشود، به عنوان اینکه اجازه بدهد نقل این اصل یا این کتاب را، فرقی نمی‌کند این وثاقت آور نیست و حق با ایشان است.

اما دلیل دوم می‌فرماید نجاشی عبارتی در مورد علی بن محمد دارد و آن عبارت این است که «و كان علوا في الوقت» برخی خواستند از این عبارت وثاقت را استفاده کنند^[12]. میرداماد می‌گوید «معنى هذه الجملة أنه كان في غاية الفضل و العلم و الثقة و الجلالة في وقته و أوانه» وقتی می‌گویند كان علواً فی وقته یا فی الوقت یعنی فی زمانه، علواً یعنی از جهت علم، وثاقت، جلالت، این در مرتبه‌ی بالایی است. آقای خوئی این را قبول نمی‌کنند می‌فرمایند معنای جمله این نیست که میرداماد گفته چون «ذكر النجاشي هذه الجملة في إسحاق بن الحسن بن بكران» هذه الجملة یعنی همین علواً فی الوقت، در مورد اسحاق بن حسن بن بكران گفته ولی طعن زده در مورد او و گفته «ضعيف في مذهبه و أنه رآه بالكوفة و كان في هذا الوقت غلوا فلم يسمع منه شيئاً». چون در مذهب ضعیف بوده از آن چیزی را اخذ نکرده. در ادامه احتمالی می‌دهند و می‌گویند شاید اصلاً عبارت نجاشی علواً نیست بالغین المعجمه است غلواً، نقطه دارد و عنوان غالی را بخواهد برایش بیاورد ولی این مجرد یک احتمال است^[13].

نظر حضرت استاد در مورد سند روایت

به نظر ما اولاً اینکه نجاشی کلمه‌ی علواً را در مورد اسحاق آورده بعد طعن زده روشن می‌شود بر اینکه یک امر معروفی بوده اما این اشکال را هم داشته ولی وقتی در مورد علی بن محمد می‌گوید كان علواً فی الوقت، اما هیچ طعنی نمی‌زند، هیچ اشکالی هم نمی‌کند، ظهور در وثاقت دارد.

مرحوم آقای خویی در مورد کلام میرداماد می‌گوید برای میرداماد قرینه‌ای اقامه نشده، مگر برای احتمال غلواً قرینه‌ای اقامه فرمودید؛ یک احتمال دادید و نقضی هم کردید که به اسحاق می‌گوئید خود نجاشی هم یک طعنی زده، در مورد علی بن محمد چنین طعنی نیست این تعبیر علواً خودش دلالت بر حتی فوق وثاقت هم دارد یعنی علاوه بر وثاقت جهات دیگر هم دارا بوده. همان طور که مرحوم والد ما موثق بودن این شخص را پذیرفتند و فرمودند الظاهر باعتبار ملاحظة روایاته كونه ثقةً فی نقل الرواية که این یک راه دیگری است که ایشان طی فرمودند. به نظر ما موثق است و سند اشکالی ندارد. عده‌ای مثل میرداماد ضمیر کان را به همین علی بن محمد برگرداندند.

بررسی متن روایت اول از طایفه‌ی اول

اما متن روایت؛ یونس بن یعقوب از امام صادق نقل می‌کند «فِي امْرَأَةٍ تَمُوتُ قَبْلَ الرَّجُلِ» زن و شوهری که زن قبل از اینکه مرد بمیرد می‌میرد «أَوْ رَجُلٍ قَبْلَ الْمَرْأَةِ» یا مرد قبل از زن بمیرد. از نظر اینکه اختلاف واقع شده در اینکه در این خانه‌ای که دارند زندگی می‌کنند چه چیزی را ما ترک زن یا ما ترک مرد قرار بدهند. حضرت می‌فرماید «مَا كَانَ مِنْ مَتَاعِ النِّسَاءِ فَهُوَ لِلْمَرْأَةِ». آن مالی که اختصاص به زنان دارد مال زن هست «وَمَا كَانَ مِنْ مَتَاعِ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ» آنچه هم زن استفاده می‌کند و هم مرد، مثل فرش‌ی که زیر پا هست «فَهُوَ بَيْنَهُمَا». بعد می‌فرماید «وَمَنْ اسْتَوَلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ»^[14].

در این روایت از جهت متن روایت در دو قسمت باید بحث کرد. یک قسمت قبل از این «وَمَنْ اسْتَوَلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ» است یعنی ببینیم از قسمت اول روایت و صدر روایت ما می‌توانیم قاعده‌ی ید را استفاده کنیم یا نه؟ قسمت دوم «وَمَنْ اسْتَوَلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ» است، ببینیم از این قسمت به عنوان یک کبرای کلی چه استفاده‌ای می‌شود کرد؟

قسمت اول روایت، برخی مثل امام (رضوان الله تعالی علیه) ولو اینکه در استدلالشان امام دو قسمت نکردند این را ولی به نظر

من اگر یک محقق بخواهد در این روایت بحث کند باید در دو قسمت بحث کند، یک قسمت اینکه امام فرموده مطاعی که در خانه للنساء و مختص للنساء است برای نساء است و مطاعی که مختص للرجال للرجال است که البته این را امام نفرمودند ولی روشن است و مطاعی که مشترک بین این دو تاست از نظر استفاده کردن این مشترک است و الآن هم باید بالاشتراك باشد. آیا از این قسمت روایت ما چیزی به نام قاعده‌ی ید می‌توانیم استفاده کنیم یا نه؟

کلام مرحوم امام در بحث

امام (رضوان الله تعالی علیه) در رسائل‌شان می‌فرمایند اولاً روایت در مورد نزاع و خصومت و تشخیص مدعی و منکر هست. بعد روایت می‌گوید «ان أحرز استيلاء أحد الزوجين على شيء من متاع البيت فهو له بيمينه». اگر احد الزوجين بر یکی از این وسائل خانه استیلا داشته باشد این مال اوست به شرطی که قسم یاد کند کسی که مدعی هست باید بیّنه بیاورد. «و ان لم يحرز» اما اگر استیلاء احد الزوجين احراز نشود «فما كان من متاع كل من الزوجين و مختصاته فهو له و ما كان من متاعهما و مشتركا بينهما أي لا يكون من مختصات واحد منهما فهو لهما و يعمل على طبق ميزان القضاء فيه». بعد می‌فرمایند «و لا يبعد ان يكون اختصاص المتاع في البيت التي تحت استيلاء الشريكين بكل واحد منهما أمانة عقائبة على يده عليه فيكون الاختصاص أمانة على كونه مسئولاً عليه زائداً على الاستيلاء البيتي». روایت دلالت بر این دارد که اگر یک مالی از مختصات زن هست این اختصاص اماره‌ی بر استیلا است و استیلا اماره‌ی بر ملکیت است در نتیجه از صدر روایت با این بیان دلالت دارد بر اینکه «لاختصاص اماره على الاستيلاء و الاستيلاء اماره على اليد». صدر روایت دلالت دارد بر اماره بودن یعنی اختصاص اماره بر اماره بودن است، اختصاص اماره‌ی بر استیلا است یعنی اگر یک لباس زنانه‌ای در این خانه هست یک وسیله‌ای که مختص به زن‌هاست در این خانه هست اختصاص این مطاع به زن اماره است برای اینکه این زن بر آن استیلا داشته و استیلا هم اماره‌ی بر ملکیتش هست.

مثال دیگری خودشان اضافه می‌کنند و می‌گویند اگر یک عالم و نجار در یک خانه با هم زندگی می‌کنند و بعداً می‌بینیم که در این خانه کتابهای زیادی وجود دارد، آلات نجاری هم وجود دارد. آلات نجاری اختصاص به نجار و کتاب اختصاص به عالم دارد. اختصاص کتاب به عالم اماره است بر استیلاء اینکه این عالم بر این کتب ید داشته و این خود استیلا هم اماره‌ی بر ملکیت است. اختصاص آلات نجاری به نجار اماره است بر استیلاء نجار بر او و استیلاء اماره‌ی بر ید بودن است بر ملکیت است. لذا می‌فرمایند ما می‌گوئیم اینها هر کدام ملک این عالم است و آن آلات هم ملک این نجار است و اگر کسی خلاف این را بخواهد ادعا کند و ورثه‌ی اینها خلافتش را ادعا کنند باید بیّنه اقامه کنند^[5].

نظر حضرت استاد نسبت به صدر روایت

به نظر ما صدر روایت ارتباطی به قاعده‌ی ید ندارد و اینکه ما بیائیم صدر روایت را اماره‌ی بر اماره قرار بدهیم هذا تكلف محض چون صدر روایت دلالت بر این دارد که اختصاص ظهور عرفی برای ملکیت می‌آورد. یعنی ولو زن استیلا هم نداشته باشد ولی فرض کنید طلاهایی در خانه هست که مخصوص تزئین زن است و این طلاها هم در کمد مرد و در آن قفل بوده و یک بار هم برای استفاده به این زن نداده. الآن ورثه‌ی زن می‌گویند این از پول زن خریداری شده و مرد می‌گوید از پول خودم خریدم، اختلاف می‌شود کما اینکه این اختلاف‌ها خیلی هم زیاد است.

امام (علیه السلام) می‌فرمایند مجرد اختصاص ظهور عرفی در ملکیت می‌آورد. ما كان من مطاع النساء فهو للمرأة، البته ممکن است کسی بگوید در زمانه‌ی ما مثلاً در همین مثال طلا ظهور بر این دارد که این زن دست خالی آمده به خانه مرد و این مرد برایش خریده ولی با قطع نظر از آنچه که الآن در زمان ما حاکم است این زیورآلات یا وسائل مختصه‌ی به زن ظهور در این دارد

که مال زن هست، اعم است از اینکه زن بر آن استیلا داشته باشد یا نداشته باشد، یعنی این قسمتی که امام می‌فرمایند اختصاص امارهٔ علی الاستیلا و استیلا امارهٔ علی الملكية از روایت فهمیده نمی‌شود. مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) فرمایش امام را در قواعد الفقهیه‌شان دارند، در کتاب قضا و شهادتشان هم دارند ولی درست نیست.

مطلب دیگری که امام گفتند این بود که صدر روایت حکم علی وفق القاعدة را می‌گویند نه حکم تبعیدی محض. امام با این تلاشی می‌خواستند اثبات کنند که اختصاص اماره‌ی بر استیلا و استیلا اماره‌ی بر ملکیت باشد. باز همین جا عرض می‌کنیم کدام قاعده؟ به نظر ما امام (علیه السلام) در صدر روایت یک حکم تبعیدی محض را بیان می‌کنند ولو ریشه عقلایی و ظهور عرفی دارد. می‌گویند اگر یک چیزی از مختصات زن هست لباس زن، کفش زن، زیورآلات زن، بعد که مورد نزاع شد و طرف مقابل بینه و دلیل نداشت اگر طرف مقابل بینه بیاورد که بحثی نیست اما اگر طرف مقابل بینه و دلیل نداشت فهو للمرأة. اگر یک چیزی مثل اسلحه که مربوط به مرد است، از مختصات رجال است فهو للرجل، اگر فرش و ... هست که مشترک بینهما امام می‌فرماید مشترک بینهما، این با کدام قاعده سازگاری دارد؟ ما قاعده‌ای نداریم که حالا فرش را چون هم مرد استفاده می‌کند و هم زن استفاده می‌کند باید مشترک بینهما باشد.

یعنی به امام (رضوان الله علیه) اشکال دیگری که وارد است در جایی که می‌گویند مشترک بینهما آیا اگر یک مالی را دو نفر استفاده می‌کنند این اماره است بر اینکه این ملک هر دو است؟ هر دو بر آن استیلا داشتند؟ در اینجا هم باز دچار اشکال می‌شوند.

من جایی ندیدم که بین صدر و ذیل تفکیک کنند ولی بالأخره در استدلال باید تفکیک کرد، حالا خود ما از صدر روایت یک حکم تبعیدی را استفاده می‌کنیم، اسمش هم می‌گذاریم اصالة الاختصاص یعنی اگر مالی از مختصات مرد است، یک مالی از مختصات طفل است، الآن گاهی اوقات یک وسائلی هست مختص برای طفل است این اگر دلیلی بر خلافش نباشد بینه‌ای برخلاف نباشد، یک وقت بینه می‌گویند من این را با پول خودم خریدم که مال خودش می‌شود ولی اگر بینه نباشد و اختلاف بشود خود اختصاص المطاع بشخص قرینه‌ی تبعیدی است، ما این را به عنوان قرینه عرفی هم نمی‌توانیم قبول کنیم، عقلاً چنین چیزی ندارند، به عنوان یک امر تبعیدی می‌گویند که این مربوط به زن است اگر مختص به مرد است مربوط به مرد است و اگر مشترک است هر دو مالک است.

نباید این اصالة الاختصاص را گره بزنیم به استیلا بگوئیم امارهٔ علی الاستیلا، استیلا خودش امارهٔ علی الملكية پس اختصاص امارهٔ علی الملكية اینها اصلاً در روایت نیست ما از روایت یک چیز اصل تبعیدی به نام اصالة الاختصاص را می‌فهمیم و این به نظر من خیلی از گره‌ها را در موارد نزاع حل می‌کند.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] رجال الطوسي ص : 430 و 431: علي بن محمد بن الزبير القرشي الكوفي روى عن علي بن الحسن بن فضال جميع كتبه و روى أكثر الأصول...

[2] رجال النجاشي ص : 87: ...و كان علوا في الوقت.

[3] معجم رجال الحديث ج : 12 ص : 140 و 141: علي بن محمد بن الزبير القرشي: الكوفي: روى عن علي بن الحسن بن فضال جميع كتبه و روى أكثر الأصول روى عنه التلعكبري و أخبرنا عنه أحمد بن عبدون و مات ببغداد سنة (348) و قد ناهز مائة سنة و دفن في مشهد أمير المؤمنين (ع)، رجال الشيخ فيمن لم يرو عنهم (ع). أقول: مر عن النجاشي أيضا ذكر تاريخ وفاته بسنة (348) في ترجمة أبان بن تغلب كما مر عنه في ترجمة أحمد بن عبد الواحد، المعروف بابن عبدون تكنيته بأبي الحسن، حيث قال: و كان لقي أبا الحسن علي بن محمد القرشي، المعروف بابن الزبير و كان علوا في الوقت (انتهى). بقي الكلام في وثاقة

الرجل و عدمها، قد يقال: إنه ثقة و يستدل على ذلك بوجهين: الأول أنه من مشايخ الإجازة و قد روى الشيخ عنه أكثر الأصول بواسطة أحمد بن عبدون. و يرد أنه لم يقم دليل على وثاقة كل من يكون شيخ إجازة، إذ لا فرق بين أن يروي أحد عن آخر رواية أو روايتين و بين أن يروي عنه أصلاً من الأصول أو كتاباً من الكتب. الثاني: أن قول النجاشي و كان علواً في الوقت يدل على وثاقته فعن السيد الداماد أن معنى هذه الجملة أنه كان في غاية الفضل و العلم و الثقة و الجلالة في وقته و أوانه. و يدفعه أن معنى هذه الجملة ليس كما ذكر، فقد ذكر النجاشي هذه الجملة في إسحاق بن الحسن بن بكران مع طعنه فيه بأنه ضعيف في مذهبه و أنه رآه بالكوفة و كان في هذا الوقت غلوا فلم يسمع منه شيئاً....

[4] وسائل الشريعة، ج26، ص: 216: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي امْرَأَةٍ تَمُوتُ قَبْلَ الرَّجُلِ أَوْ رَجُلٌ قَبْلَ الْمَرْأَةِ قَالَ مَا كَانَ مِنْ مَتَاعِ النِّسَاءِ فَهُوَ لِلْمَرْأَةِ وَ مَا كَانَ مِنْ مَتَاعِ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فَهُوَ بَيْنَهُمَا وَ مَنْ اسْتَوْلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ.

[5] الرسائل، ج1، ص: 258 و 259: و يدل على اعتبارها بل أماريتها مضافاً إلى ذلك أخبار كثيرة في أبواب متفرقة نذكر ما عثرنا عليه فعلاً و فيها الكفاية و لعل المتتبع يعثر على أكثر منها و هي طوائف: (منها) ما تدل على اعتبارها و أماريتها (و منها) ما تدل على اعتبارها من غير دلالة على الأصلية أو الأمارية (و منها) ما توهم الأصلية. فمن الأولى رواية يونس بن يعقوب ذكرها الوسائل في ميراث الزوجين «1» محمد بن الحسن بإسناده عن علي بن الحسن عن محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله عليه السلام في امرأة تموت قبل الرجل أو رجل قبل المرأة قال: «ما كان من متاع النساء فهو للمرأة و ما كان من متاع الرجال و النساء فهو بينهما، و من استولى على شيء منه فهو له» و الظاهر منها أنه في مقام النزاع و رفع الخصومة و تشخيص المدعى و المنكر، إذا رفع الأمر إلى الحاكم أن أحرز استيلاء أحد الزوجين على شيء من متاع البيت فهو له بيمينه و على المدعى إقامة البينة، و ان لم يحرز فما كان من متاع كل من الزوجين و مختصاته فهو له و ما كان من متاعهما و مشتركهما بينهما أي لا يكون من مختصات واحد منهما فهو لهما و يعمل على طبق ميزان القضاء فيه، و لا يبعد أن يكون اختصاص المتاع في البيت التي تحت استيلاء الشريكين بكل واحد منهما أمانة عقلائية على يده عليه فيكون الاختصاص أمانة على كونه مستولياً عليه زائداً على الاستيلاء البيتي، فلو فرض عالم و نجار في دار و اختلفا في متاعها و كان فيها كتب علمية و آلات صناعة النجارة يكون ذلك الاختصاص أمانة عقلائية على كون الكتب تحت يد العالم و الآلات تحت يد النجار فيحكم بملكية كل منهما ما يختص به لأجل اليد و الاستيلاء المنكشفة من الاختصاص و تطالب البينة من صاحبه المدعى في مقام الخصومة فيكون الحكم على طبق القاعدة، و لو فرض أن الحكم تعبدى على خلاف القواعد لا يضر بما نحن بصده و هو استفادة اعتبار اليد من قوله: و من استولى على شيء منه فهو له، و لا إشكال في أن العرف لا يرى لخصوصية الزوج و الزوجة و لا لمتاع البيت و لا للنزاع مدخلية في ذلك بل ما يفهم العرف من ذلك هو أن الاستيلاء على أيّ نحو كان و على أيّ شيء كان يكون تمام الموضوع للحكم بأنه له فيستفاد منه قاعدة كلية.